



سال دوم، شماره ۱۷، مارچ ۲۰۰۷



با خوشحالي و مسرت به اطلاع
عموم مي رساند: برنامه تلويزيوني
سيمای مسیح هم اکنون، هر
چهارشنبه و پنجشنبه
در تلويزيون محبت

آدرس اينترنتي

www.Mohabat.tv

www.SimaMasih.com

فرکانس اين کانال درخاورميانه،
اروپا و ايران بر روی ماهواره

Hot Bird 6 Xp: 130

Downlink Freq: 11117

Downlink Polarity: V

Symbol Rate: 27500

FEC: 3/4

زمان تحويل سال نو ۱۳۸۶ ساعت ۴:۷:۲۶ بعدازظهر روز ۲۰ مارچ به وقت لس آنجلس

خدا هر اشكي را از چشمان ايشان پاک خواهد کرد.

جناب کشيش داود توماس

درگذشت پدر گراميتان

مرحوم مايکل توماس را به شما و

خانواده محترم تسليت ميگوئيم.

از طرف شبان الناقان و نازنين و باغستاني

کليسای سفيران مسيح

ماهنامه تبديل

اگر مایل هستيد که ماهنامه تبديل
را بطور مرتب و ماهانه دريافت کنيد
با دفتر ما تماس بگيريد.



نوروز باستانی خسته باد

جشن نوروزی کليسای سفيران مسيح
همراه با موزيک و سرودهای روحانی

تاريخ ۱۷ مارچ ۲۰۰۷

زمان ۷ عصر

لطفاً برای اطلاعات بیشتر و رزرو جا با شماره

تلفن زیر تماس حاصل نماييد.

۸۱۸.۵۲۲.۱۵۲۵

آدرس کليسا

21300 Califa St. (between De Soto & Canoga)

Woodland Hills, CA 91367

کليسای سفيران مسيح
از شما فارسی زبانان
عزیز دعوت بعمل
می آورد تا در جلسات
عبادتی اين کليسا که هر
يكشنبه ساعت ۳ بعدازظهر
برگزار می گردد
حضور بههم رسانيد.



21300 Califa St.

(between De Soto & Canoga)

Woodland Hills, CA 91367

تلفن اطلاعات:

(۸۱۸) ۵۲۲-۱۵۲۵



آيا مایل به دريافت کتابمقدس
به زبان فارسی هستيد؟
لطفاً با دفتر ماهنامه تماس بگيريد.



عیسی کیست؟

برجسته ترین شخص
در تمام ادوار؟

کسی که نيکوترین اعمال را برای بشریت انجام داد
شخصیتی که مقدس زندگی کرد. هرگز کسی همانند او
نزیسته است. امروزه به هر کجای دنیا که برويد، با يبروان
هر مذهبی که صحبت نماييد، صرف نظر از اینکه چقدر
نسبت به مذهب خویش متعهد می باشند، اگر اطلاعاتی در
باره تاريخ داشته باشند، بايد بپذيرند که هرگز کسی مانند
عیسی وجود نداشته است. او مسير تاريخ را تغيير داد...

برای دريافت راينگان اين فيلم با دفتر ماهنامه تماس بگيريد

The Change Paper

P.O Box 371043 Reseda, CA 91337 USA

نبرد روحانی

دکتر دیوید یانگی
قسمت اول

طعمه‌ای بیابد و آثرا ببلعد، بدزد، بشکشد و از بین ببرد. برای آنکه، بر مشکلات چیره شویم و شجاعانه در پیشگاه خداوند بایستیم، باید زره تام خدا را بر تن کنیم. شیطان، ملکوت نامرئی خود را بر پا کرده و دائماً با روشهای خاص توسط دولت خود یعنی فرشتگان سقوط کرده و دیوها، به ماکه گوشت و خون دارند، نیست، بلکه با موجودات نامرئی است. به همین دلیل است که ما باید با تمام سلاحهای خدا مجهز شویم.

اول؛ کتاب مقدس بما میفرماید، کمر بند محکم راستی را به کمر ببندید.

کمر، در وسط بدن قرار دارد. اگر به کمر آسیبی برسد، شخص قادر نخواهد بود راست بایستد و می افتد. منظور از کمر چیست؟ ایمان مسیحی ماست. زمانیکه ایمان ما استوار باشد میتوانیم از زندگی پایداری بهره مند شویم. آنگاه بطور واضح پی خواهیم برد که از کجا آمده ایم و برای چه زندگی میکنیم. ایمان ما نباید متزلزل گردد. برای اینکه ایمان ما متزلزل نشود به چه نیازمندیم؟ به کمر بند راستی نیاز داریم. ایمان غلط ما را ناتوان ساخته، زندگی ما را نابود میسازد. یوحنا فصل ۸ آیه ۳۲ میفرماید، آنگاه حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد ساخت.

راستی چیست؟ خداوندمان، عیسی مسیح، راستی است. عیسی فرمود، من، راه، راستی و حیات هستم. کسی نمیتواند به خدا برسد مگر بوسیله من. (یوحنا فصل ۱۴ آیه ۶)

منظور از بستن کمر بند راستی این است که ما باید استوارانه مسیح را در مرکز زندگی خود قرار دهیم. ما باید کمر بند موقعیت برای مسیحیان جدی تر است، راستی را در مسیح به دور کمرمان ببندیم.

ادامه دارد...



سلاحهای خدا به

هنگام حمله دشمنان،

شیطان، استفاده کنید،

تا بتوانید حمله های او

را دفع نمایید و در

آخر، پیروز بر پایهای

خود بایستید. اما برای

این منظور، «کمر بند

محکم راستی» را به

کمر ببندید و «زره

عدالت خدا» را در

بر نمایند. «کشف انجیل» را به پا کنید

تا به همه جا رفته، پیغام انجیل را به همه

اعلام نمایید. سیر ایمان را نیز بردارید تا

در مقابل تیرهای آتشین شیطان محفوظ

بمانید. کلاه خود نجات را بر سر بگذارید

و شمشیر روح را که همان کلام خداست،

بدست بگیرید. (افسیان فصل ۶ آیه ۱۰ الی ۱۷)

سختیها و کمک

در سختی هست که ما به یکدیگر نزدیک می شویم اگر ماقدرت انتخاب داشتیم هیچوقت سختیها را نمی خواستیم. اما وقتی سختی وارد زندگی ما می شود بهتر است، که با آن رو به رو شویم. معمولاً سختی ها انسانها را به یکدیگر نزدیک میسازند. آتش سوزی، زلزله و بیماری به ما کمک می کنند تا حساس تر شویم. ما بخاطر می آوریم که خود شخص مهمتر از چیزهای دیگر در زندگی است، ما درک می کنیم که به یکدیگر احتیاج داریم و بالاتر از آن به خداوند نیازمندیم.

هر وقت در سختیها آرامش خداوند را می بینیم قدرت کمک به دیگران در ما بیشتر می شود. این همان فکری است که پولس در هنگام نوشتن این آیه نوشت: مبارک باد خدا، و پدر خدای ما عیسی مسیح که پدر رحمتها خدای جمیع تسلیات است. که ما را در هر تنگی تسلی می دهد. تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی نماییم، به آن تسلی که خود از خدا یافته ایم.

دوم قرنتیان ۱: ۳ و ۴

روزنو

گشاده دست باش، روان باش، کمک کن!

مانند رود با شفقت و مهربان باش مانند خورشید!

اگر کسی اشتباه کرد آن را ببوشان مانند شب!

وقتی عصبانی شدی خاموش باش مانند مرگ!

متواضع باش و کبر نداشته باش مانند خاک!

بخشش و عفو داشته باش مانند دریا!

اگر میخواهی دیگران خوب باشند خودت خوب باش

شوهر "مغز" خانه است و زن "قلب" آن. سیربوس



سر مقاله

دوستان عزیز، خداوند را پیوسته برای وجود تک تک شما شاکر گزار هستم. در شرایطی این چند خط را برایتان مینویسم که چند روز بیشتر تا سال نو شمسی باقی نمانده است. کم کم بسیاری از ما خود را برای وارد شدن به سال جدید آماده میکنیم. عده ای از ما برحسب عادت هر ساله خانه تکانی میکنیم، البسه جدید میخریم و... خلاصه تازگی چیزی است که در برای نوروز ما فارسی زبانان جای و معنای خاصی دارد. همین موضوع مرا بر این داشت تا چند خطی در باره تازگی بنویسم. پولس رسول در رساله به فیلیپیان در ادامه سخنان خود درباره نو شدن میگوید: آنچه در عقب است، فراموش میکنم... اگر چه بسیاری از ما به ظواهر نوروز که بسیار زیبا نیز هستند اهمیت میگذاریم، جای دارد که از این سخن مرد خدا الهام گرفته کمی فکر کنیم و به معنی اصلی نوروز یعنی تازگی اهمیت دهیم و آن چیزی نیست جز به جلو نگاه کردن! بیایید قبل از همه عادتها و گناهان گذشته را پشت سر گذارده از آنها توبه کنیم. بیایید تلخها و کینه ها را نیز از خود بیرون کرده بخشش و مهربانی را که همان تازگی میباشد در بر کنیم. جای دارد که در همینجا از طرف خود و تمامی دست اندرکاران ماهنامه تبدیل به شما عزیزان تبریک گفته، برایتان آرزوی موفقیت و بهروزی نمایم. سال نو مبارک.

الاناتان باغستانی، لس آنجلس مارچ ۲۰۰۷

حمایت مالی شما از ماهنامه تبدیل باعث رشد آن خواهد شد.

ماهنامه تبدیل

The Change

مدیر مسئول: الاناتان باغستانی

ناشر: سازمان خدماتی ایران برای مسیح

Tabdil@iranforchrist.com
www.IRANforChrist.com

TEL: 818. 522. 1525

Iran for Christ ministries

P. O. Box 371043 Reseda
CA, 91337 USA

این ماهنامه حق دارد که مقالات و آگهی ها را چاپ کرده و یا رد کند.
We have the right to refuse publishing.

خارها و دامها در راه کجروان است، اما هر که جان خود را نگاه دارد از آنها دور میشود. طفل را در راهی که باید پرود تربیت نما، چون پیر هم شود از آن انحراف نخواهد ورزید. امثال سلیمان ۲۲ آیات ۵ و ۶

آبشار نیاگارا، شاهکار خلقت خدا

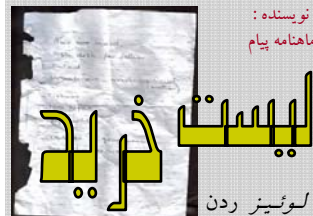
آبشار نیاگارا، از فرو ریختن تماشای آبشار نشسته اند. در رودخانه ای که از شمال ایالت کنار تماشای آبشار از ساحل، نیویورک آمریکا به طرف دو محل نیز در زیر آبشار جنوب ایالت اونتاریو که در برای دیدن آن وجود دارد کانادا در جریان است پدید که یک محل مربوط به میاید. حجم آب رودخانه و کانادا و دیگری مربوط به عرض آن با رودخانه کارون در امریکا است و برای ورود به ایران تقریباً قابل مقایسه است. آنها باید بلیت تهیه کرد. در رودخانه در واقع مرز میان امریکا نزدیکی آبشار در ایالت و کانادا است. آبشار از سه / اونتاریو شهری به نام قسمت تشکیل شده است. یک وجود Niagara on the lake قسمت کوچکتر که حدود ۵۰۰ دارد که در قرن نوزدهم متر با قسمت اصلی فاصله دارد. تفریگاه ییلاقی اشراف بوده در قسمت اصلی، رودخانه دو است و امروزه این شهر مورد شاخه میشود و جزیره زیبایی بنام توجه گردشگران زیادی Goat island در میان آن دیده قرار دارد. فروشگاههای این



میشود. سرانجام، دو آبشار منطقه محلی برای حضور متصل به هم با زاویه تقریبی ۹۰ دائمی گردشگران است. با درجه پدید می آید. ارتفاع آبشار پهنای ۳۲۳ متر و ارتفاع ۵۷ متر، در این قسمت ۵۵ متر است. بیشتر هر ثانیه حدود شصت هزار آبهای که از این ارتفاع فرو لیت آب از این آبشار به میریزند به صورت پودر در آمده پایین سرازیر میشود علاوه بر دوباره به هوا باز میگردند. زیبایی شگفت انگیز، این آنچه این آبشار را منحصر به جریان آب، یکی از اصلی فرد کرده حجم آبی است که از ترین منابع تولید برق منطقه این ارتفاع فرو می ریزد. در هر نیز به شمار میاید. این دوطرف رودخانه ساختمانهای مجموعه آبشار در سال ۱۶۰۴ بلند و ساحل زیبایی برای تماشای توسط گروه اکتشافی آبشار ساخته اند و گردشگران فرانسوی کشف و ثبت شد. زیادی در کنار این ساحل با این آبشار بطرز عجیبی جلال دورین و بدون دورین به خدا را مکشوف میسازد.

AfghanSearch.com
Your Search Ends Here...
www.AfghanSearch.com

آیا می دانستید که رودی در کامبوج شش ماه سال از شمال به جنوب و شش ماه دیگر سال از جنوب به شمال جریان دارد.



لوئیز ردن

زنی بود با لباسهای کهنه و مندرس و نگاهی مغمو. وارد خواربار فروشی محله شد و با فروتنی از صاحب مغازه خواست تا کمی خواربار به او بدهد. به نرمی گفت که شوهرش بیمار است و نمی تواند کار کند و شش به شش بی غذا مانده اند. جان لانگ هاوس، صاحب مغازه با بی اعتنائی نیم نگاهی انداخت و محلش گذاشت و با حالت بدی سعی کرد او را بیرون کند. زن نیازمند در حالی که اصرار میکرد گفت: آقا... شما را به خدا قسم می دهم به محض اینکه بتوانم پولتان را می آورم. جان گفت که نسیه نمی دهد. مشتری دیگری که کنار پیشخوان ایستاده بود و گفت و گوی آن دو را می شنید به مغازه دار گفت: ببین این خانم چه میخواهد... خرید این خانم با من. خوار و بار فروش گفت: لازم نیست... خودم می دهم... لیست خرید کجاست؟ لوئیز گفت: اینجا است... جان گفت: لیست را بگذار روی ترازو... به اندازه وزنش هر چه خواستی ببر... لوئیز با خجالت یک لحظه مکث کرد از کیفش تکه کاغذی در آورد و چیزی رویش نوشت و آن را روی کفه ترازو گذاشت... همه با تعجب دیدند که کفه ترازو پائین رفت... خواربار فروش باورش نمیشد... مشتری از سر رضایت خندید... مغازه دار با ناباوری شروع به گذاشتن جنس در کفه دیگر ترازو کرد... کفه ترازو برابر نشد... آنقدر چیز گذاشت تا بالاخره کفه ها برابر شدند... در این وقت خواربار فروش با تعجب و دلخوری تکه کاغذ را برداشت و بیند روی آن چه نوشته است... کاغذ لیست خرید نبود... دعای زن بود که نوشته بود: ای خدای عزیزم... تو از نیاز من باخبری... خودت آن را برآورده کن. فقط اوست که میداند، وزن دعای پاک و خالص چقدر است.

من خدا هستم

یکی از تعالیم مسیح در انجیل مقدس یعنی وقایع آخر زمان، آمدن انبیای دروغین و کاذب میباشد. او در این رابطه فرمود: بسا انبیای کذبه ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند... انجیل متی فصل ۲۴. در این بخش یکی از این افراد که در طی سالهای اخیر ادعای خدایی و مسیح بودن کرده است را خدمت خوانندگان گرامی معرفی میکنیم. باشد که این مهم باعث گردد که از اینگونه افراد و تعالیم شان بر حذر باشیم. این شخص علامت ۶۶۶ بر بازوان خود دارد و ادعای خدایی میکند. به گزارشی از سی.ان.ان. جوس لوئیس دجیزس



میراندا، که توسط جمعی از مسیح، یا پیروانش دجیزس پدر خوانده می شود، ادعای عجیبی دارد؛ او ادعا میکند که خداست! بر اساس این گزارش، او هیچگاه به درگاه خداوند دعا نمیکند. دجیزس همچنین میگوید: روحی که در من است، همان روحی است که در مسیح بود. ادعای این شخص، خشم رهبران مسیحی آمریکا را به دنبال داشته است، چرا که آنها معتقدند فرقه ای که رهبر آن ادعای خدایی میکند، بسیار خطرناک خواهد بود. پروفیسور دانیل آلوارز، متخصص مذهبی در دانشگاه بین المللی فلوریدا که با برخی از پیروان این فرد صحبت کرده است اعتقاد دارد عقاید وی مشابه اعتقادات دیوید کوروش و جیم جونز است. دیوید کوروش و جونز رهبران فرق شبه عرفانی-مذهبی بودند که به همراه ۹۰۰ تن از پیروان خود دست به خودکشی جمعی زدند. دجیزس می گوید در خواب و توسط فرشتگان به وی الهام شده است که تجسم دوباره مسیح است. او در پاسخ به سوال خبرنگار سی.ان.ان گفت مسیح را فراموش کنید. مسیح منم. وی مدعی است که او در واقع ضد مسیح هم است. وی تفسیر جدیدی از ضد مسیح ارائه داده است و ادعا میکند تعبیر ضد مسیح به شیطان، ناشی از ترجمه و تفسیر است. ضد مسیح یعنی تجسم دوم مسیح و این یعنی من. به گزارش سی.ان.ان، کلیسای که او از ۲۰ سال پیش مدیریت و ساخت آن را بر عهده داشته است شبیه هیچکدام از کلیسای دیگر نیست. این تفاوتها در اعتراضات پیروان کلیسای مذکور به کلیسای دیگر، به هم زدن مراسم برگزار شده در آن کلیساها و شکستن صلیبها و مجسمه های مسیح جلوه گر میشود. از اعتقادات جالب این فرقه جدید که رهبر آن ادعای خدایی دارد این است که هیچ شیطان و گناهی وجود ندارد و از دیدگاه خدا کار بدو غلط وجود ندارد. کلیسای تحت رهبری این شخص نامبرده، خود را دولت خدا بر زمین میداند و از نشانی شبیه نشان آمریکا استفاده میکند. پیروان وی میگویند که آنها عاقبتی همانند عاقبت دیوید کوروش نخواهند داشت و خودکشی نخواهند کرد چرا که با رسیدن به او، به مقصود خود رسیده اند و همین الان هم در جایی همانند بهشت هستند. این فرد به همراه ۳۰ تن از پیروانش چند روز پیش با خالکوبی نشانه های شیطان پرستی مانند ۳/ س انگلیسی و SSS و با سردادن شعار ما برای همیشه نجات یافته ایم. از کلیسا و مسیح ابراز برائت کردند. این اقدام میراندا تا زگی ندارد. او در سال ۱۹۸۸ اعلام کرد که پولس رسول میباشد.

مارمولک سخت ترین بارداری را دارد

دانشمندان دریافته اند، نوعی مارمولک استرالیایی سختترین دوران بارداری در میان جانوران و انسانها را پشت سر میگذارد. به گزارش خبرگزاری مهر، دانشمندان اعلام کردند به جهت محدودیت های خاص آناتومیکی در مارمولک و به ویژه گونه استرالیایی آن، بچه مارمولک زمانی به دنیا می آید که بالغ بر یک سوم وزن



مارمولک بالغ وزن دارد. به گفته دانشمندان از آنجا که در دوران بارداری مارمولک هیچگونه فضای اضافی برای قرار گرفتن بچه مارمولک در بدن مادر وجود ندارد، حیوان بالغ بیشترین درد را تحمل میکند. بر اساس گزارش ای.بی.سی، دانشمندان هنرنمایی مارمولک بالغ در به دنیا آوردن بچه خود را معادل دردی عنوان کرده اند که قرار باشد زنی نوزاد ۷ کیلو گرمی را به دنیا آورد. دانشمندان که در صحرای استرالیای جنوبی به بررسی این موضوع پرداخته اند گفتند: هیچ موجود دیگری در دنیا چنین دردی را در دوران بارداری تحمل نمیکند.



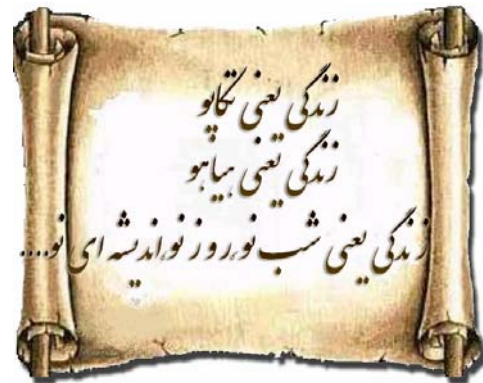
رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند
سرود مجلس جمشید گفته اند این بود
که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند
چه جای شکر و شکایت
ز نقش نیک و بد است؟

چو بر صفحه ی هستی رقم نخواهد ماند!

بر این در باغ زبر جد نوشته اند به زر
که جز نیکی اهل کرم نخواهد ماند
توانگرا دل درویش خود بدست آور
که مخزن زر و گنج و درم نخواهد ماند
سحر کرشمه صبحم بشارتی خوش داد
که کس همیشه گرفتار غم نخواهد ماند

من که چه در نظر یار خاکسار شدم
رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند
چو پرده دار به شمشیر می زند همه را
کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند
غنیمتی شمیرای شمع وصل پروانه
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند
ز مهربانی جانان طمع مبر حافظ

که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند ...
احمد شاملو



یکی از نگرانیهای موجود در جامعه ایران بالا بودن نرخ طلاق و همچنین کاهش میزان ازدواج است. بنابر گزارش سازمان ثبت اسناد ایران طلاقهای انجام شده در ۶ ماهه اول سال ۱۳۸۵ در مقایسه با مدت مشابه سال قبل ۸ درصد افزایش داشته است. در همین زمینه روز یکشنبه ۲۶ فوریه نشستی تخصصی تحت عنوان بررسی روابط نسلی در ایران از سوی پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی و همکاری سازمان ملی جوانان در



تهران برگزار شد. به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) دکتر حمید عبداللهیان، استاد جامعه شناس در دانشگاه تهران در تبیین ریشه های بالا بودن آمار طلاق و کاهش ازدواج در ایران به متفاوت بودن نرخ نگهداری ارزشهای سنتی در

میان دختران و پسران در جامعه ایران اشاره کرده است. در گفتگویی با بخش فارسی بی بی سی دکتر عبداللهیان گفت که میزان نگهداری ارزشهای سنتی در جامعه ایران میان مردان بالاتر از زنان بوده و دختران جوان تمایلی برای نگهداری ارزشهای سنتی که باعث پایین آمدن جایگاه اجتماعی آنها می شود را ندارند و بیشتر مایل به پذیرش ارزشهای جدید هستند. دکتر عبداللهیان تمایل به خارج شدن از حوزه خصوصی و وارد شدن به حوزه عمومی در میان دختران جامعه ایران را به عنوان یکی از نمونه های تغییر ارزشی بیان می کند. همچنین دکتر عبداللهیان عقیده دارد که این روند در حال تغییر است و در آینده نزدیک بر اثر تعامل جهان ارزشی دختران و پسران در جامعه ایران مردان خود را با ارزشهای جدید جامعه زنان تطبیق خواهند داد که این امر باعث پایین آمدن نرخ طلاق در جامعه ایران خواهد شد. به نظر شما تا چه حد تمایل و یا عدم تمایل به پذیرش ارزشهای جدید و یا پابندی به ارزشهای سنتی از عوامل افزایش نرخ طلاق در جامعه ایران است؟ به نظر شما آیا دختران بیشتر از پسران تمایل به پذیرفتن ارزشهای جدید دارند؟ نظرات و تجربیات خود را در این زمینه برای ما بفرستید.

فردوسی

نبینی که عیسای مریم چه گفت
بدانکه که بگشاد راز نهفت
که پیراهنت گر ستاند کسی
میاویز با او به تندى بسی
وگر بر زند کف به رخسار تو
شود تیره از زخم، دیدار تو
میاور تو اخم و مکن روی زرد
بخوابان تو خشم و مگو هیچ سرد

عیسی مسیح فرمود:

کسی نمیتواند نزد من آید، مگر
آنکه پدری که مرا فرستاد او را
جذب کند و من در روز بازپسین
او را خواهم بر خیزانید...
آمین آمین به شما میگویم هر که
به من ایمان آورد حیات
جاودانی دارد.
من نان حیات هستم.

اقتباس از انجیل یوحنا فصل ۶ آیات ۴۴ و ۴۷ و ۴۸



طرز ترک دادن شوهر سیگاری ۱۰۰ درصد عملی:

از زبان خانمی که شوهرش را ترک داده: من بعد از خواندن صحیفهای معاون سلامت تصمیم به وادار کردن شوهرم به ترک سیگار کردم و بسرعت برگه ای برداشتم و مطالب زیر رو در آن نوشتم و به ده یخچال چسباندم. از امروز تصمیم گرفتم تو را به ترک سیگار وادار کنم و به همین خاطر قوانین زیر از همین الان در خانه لازم الاجرا میباشد: **قانون شماره ۱:** هر روزی که لباسهای بوی سیگار بده به یکی از مجازاتهای زیر (البته به انتخاب خودت) محکوم میشوی: ۱) شستن ظرفهای ناهار و شام (۲) خوردن هفت هشت ضربه ملاقه به سرت (۳) دعوت مامانم اینها و داداشم اینها برای صرف ناهار (که به احتمال ۹۹ درصد برای صرف شام هم میمانند!) تبصره: البته مورد شماره ۱ احترافی و نمیتوانی آن را انتخاب کنی، چون تو این کار را نه به عنوان مجازات بلکه به این خاطر که وظیفهات است. هر روز انجام میدهی!! **قانون شماره ۲:** آگه توی جیبیت کبریت یا سیگار پیدا کنم، یکی از چهار عمل زیر را باز هم به انتخاب خودت عملی میکنم: ۱) قهر میکنم می روم خانه مامانم اینها و بعد از ده روز و پس از یک عالمه منت کشی برمیگردم. ۲) یک گردنبد، دستبند، انگو و یا یک مورد مشابه اینها به انتخاب خودم باید برایم بخری!! ۳) خودت بگو با ملاقه بزنی یا کفگیر!! ۴) با همون کبریت و به کمک مقداری مواد آتش زان تنبیه میکنم. **تبصره:** خودت میدانی من از این سوسول بازیها خوشم نمیآید پس گزینه اول منتفی، دیگه هم حوصله زدن با ملاقه تو سرت را ندارم، چون همه ملاقه ها و کفگیرها کج و کنجول شدن و دیگه حیفم میآید وسایل آشپزخانه را خراب کنم، گزینه آخری هم وجدانی خیلی خوشونت داره و به علت این که پسرمان هفت سالشه و دیدن این صحنه ها برای بچه های زیر ۱۲ سال مناسب نیست این گزینه را هم نمیتوانی انتخاب کنی، پس فقط میماند گزینه دوم!!

قانون شماره ۳: در صورتی که یقین حاصل کنم سیگار را ترک کردی، میتوانی یکی از موارد زیر را به عنوان جایزه انتخاب کنی: ۱) به مدت ۲۴ ساعت از شستن ظرف، لباس و... هرگونه انجام کار در خانه معاف باشی. ۲) به عنوان تلافی این چند سال و چند هزار ضربه ملاقه، تو هم یک بار با ملاقه بزنی تو سرم! **تبصره:** گزینه اول الکیه و نمیتوانی انتخاب کنی، چون میترسم بد عادت بشی و تنبل و تن پرور بار بیایی!! آگه هم جرأت داری گزینه دوم را انتخاب کن!! با تشکر، همسر مهربان و دلسوزت، بازهم همون خانومه: شوهرم بعد یک هفته به این نتیجه رسید به نفعشه سیگار را ترک کنه! (چون با سر بانداژ شده باید از خونه بیرون میرفت و جیش شده بود پر چک برگشتی)



یک افسانه قدیمی مسیحی میگوید هنگامی که خدا به فرشتگانش ابلاغ کرد که قصد دارد آدم را به صورت خود بیافریند، شیطان که هنوز از آسمان رانده نشده بود، فریاد زد: یقیناً به ایشان قدرت نافرمانی را نخواهد داد. پسر به او پاسخ داد: قدرت سقوط یعنی قدرت برخاستن. آنگاه شریر، عمداً تصمیم گرفت سقوط کند و دیگران را نیز به همراه خود ببرد. انتظار او در برخاستن دوباره، هرگز متحقق نشد، زیرا که او از روی قصد سقوط کرده است.

در ماجرای که مریم مجدلیه پایهای عیسی را با اشکهای خود شست، شیطان کم کم دریافت که قدرت سقوط چگونه به قدرت برخاستن مرتبط است. وی عمق کلمات خداوند عیسی را درک کرد: آن که آموزش کمتر یافت، محبت کمتر می نماید و گناهان او که بسیار است آرمزیده شد، زیرا که محبت بسیار نموده است. لوقا ۷: ۴۷. لذا شیطان پنداشت که اگر توانسته است قدرت سقوط را تحت اختیار گیرد، میتواند قدرت برخاستن را نیز تعیین کند. بنابراین سعی کرد تا شریعت موسی را بر مسیحیان اولیه تحمیل نماید و بواسطه این تعلیم، غلاطیان و بسیاری دیگر را فریب داد. او همچنین سعی میکند تا مسیحیان امروزی را نیز تابع احکامی نظیر لمس مکن و مجش بلکه دست نگذار. کولسیان ۲: ۲۱ و ۲۲ بنماید و با ترسهای ما بازی کند. اما ما این کلام را در اختیار داریم: پس به آن آزادی که مسیح ما را به آن آزاد کرد، استوار باشید؛ غلاطیان ۵: ۱. ما در گناه نخواهیم ماند تا فیض افزون گردد. گناه دیگر هرگز محتوای زندگی ما نخواهد بود. اما اگر هم گناه ورزیم، ناامید نخواهیم شد. بطرس توانست برادرانش را تقویت کند، زیرا بعد از آنکه مرتکب گناه تآلم آوری شد، توبه کرد.

خواننده گرامی: آیا موضوعی در زندگی شما وجود دارد که احتیاج به دعای مخصوص دارید؟ تیم دعای ما در ماهنامه تبدیل آماده خدمت به شما می باشند. از شما خواهشمندیم مطالب دعای خود را به ما ارسال کنید تا ما با شما متحد شویم.

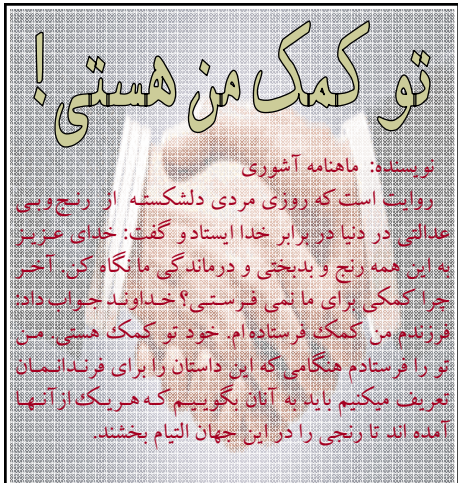
تلفن: ۱۵۲۵ - ۵۲۲ (۸۱۸)

Email: Prayer@iranforchrist.com

آدرس پستی: P. O. Box: 371043 Reseda, CA, 91337 USA



او یک تفکر دارد و آن را می داند. او یک اراده دارد و آن را نشان می دهد. او راههایش را می بیند و بسوی آن می رود. او خطی را ترسیم می کند و آن را تعقیب می کند. او فرصتی دارد و آن را بر می دارد. یک دست دوستانه، آن را تکان می دهد. یک قانون، او هرگز آن را نمی شکند. اگر وقتی نباشد، او آن را بوجود می آورد. او راستی را دوست دارد و بر آن می ایستد. هرگز، هیچوقت، آن را وانمود نمی کند. هر کس می تواند آن را رد کرده، یاد برابرش با ایستد. او بدهکار می شود و آن را پرداخت می کند. او راهی را که مسیح پیمود، می پیماید و دست خدا را می گیرد. بهر حال هر چیزی در طی ماهها و سالها، در هر ساعت روز سر راه زندگی شما قرار می گیرد، خدای آسمانها مراقب شما خواهد بود. بگذارید خداوند زندگی شما را بدست بگیرد، او بیشتر قادر است آنرا بکار برد تا خود شما.

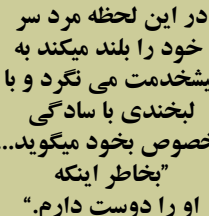


نسخه تحریف شده انجیل هیتلر کشف شد

نویسنده: شبکه خبر مسیحیان

نسخه ای از کتاب انجیل که آدولف هیتلر رهبر آلمان نازی با دست بردن در آن ۱۰ فرمان به این کتاب اضافه کرده بود، پیدا شد. به گزارش باشگاه خبرنگاران به نقل از پایگاه خبری نیوکرا، این کتاب انجیل آلمانیها با خدا نام گرفته بود که در آن سالها ۱۰۰ هزار نسخه از آن نیز منتشر شد. بنا بر این گزارش، هیتلر، به نظریه پردازان دستور داده بود تا کتاب انجیل را باز نویسی کنند تا بدینوسیله بتواند قدرتهای مذهبی دیگر را مهار کند و قدرت نازیها را افزایش دهد. گفتنی است؛ هزاران نسخه از این کتاب در سال ۱۹۴۱ در دسترس مردم و کلیساهای قرار گرفت که تمامی آنها به وسیله افراد مذهبی و مسیحیان سوزانده شد و تنها یک نسخه آن در مکانی متروک در کلیسای در هامبورگ پیدا شده است.

ترجمہ: ایرج قانونی

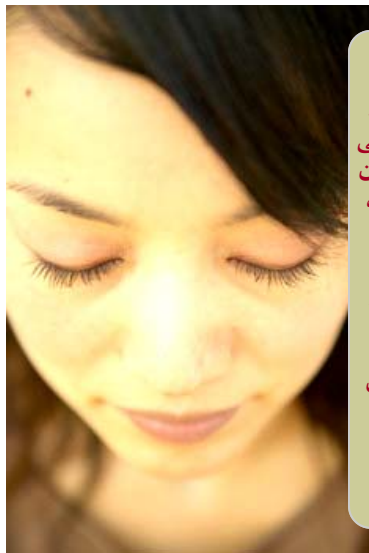


کلام خدا حق است



کتابمقدس را باور کنید. عقل ما برخی از ماجراهای آن را به سختی میتواند بپذیرد، اما راه دیگری وجود ندارد. اگر بخششهای دشوار کتابمقدس را نپذیریم، تنها راهی که باقی میماند، پذیرفتن پوچی است. ملحدین به استهزا عنوان میکنند که

کتابمقدس میگوید که یک الاغ توانست صحبت کند. "آنگاه خداوند، دهان الاغ را باز کرد." اعداد ۲۲: ۲۸. جایی که خدای قادر مطلق وجود دارد، میتواند باعث شود که یک الاغ هر موقعی صحبت کند. برای لحظه ای ایمان به خدا را کنار بگذارید. چه چیزی باقی میماند؟ بی ایمانان میگویند که انسان، شکل تحول یافته میمون است. این بدین معنی است که یک حیوان، در لحظه به خصوص، بدون کمک موجودی رفیع تر و با هوشتر از خود، شروع به سخن گفتن کرد. هیچ کودکی بدون آموزش بزرگسالان حرف زدن را فرا نمیگیرد. میمون چگونه توانست کاری را انجام دهد که یک کودک نمیتواند بکند؟ لذا باید این واقعیت را بپذیریم که حیوان صحبت کرده است، چه حیوانی که به زعم داروینست ها بدون کمک کسی حرف زده است، و چه حیوانی که خدایی حکیم و متعال دهان او را بار کرده است. بدیهی است که عقل، شق دوم را راحتتر میتواند بپذیرد. همچنین در مورد حقیقت عمیق بیندیشید که آن حیوان بر زبان راند، تنها حیوانی که توانسته سخن بگوید: به تو چه کرده ام که مرا زدی؟ روزی، تمام کسانی که به ایشان بی احترامی کرده ایم، این سؤال را از ما خواهند کرد. چه پاسخی خواهیم داشت؟ حتی اگر کسانی که ایشان را کوبیده ایم، مقصر بوده اند، آیا مطلقاً ضروری بود که ایشان را همانند بلعام، آن نبی دروغین که الاغ را زد، خرد کنیم؟ آیا کمتر از آن کافی نبود؟ به کسانی که از کتابمقدس عیبجویی میکنند، گوش فرادهید. آن را به دقت بخوانید و باور کنید.



خداوند، من
اعتراف می کنم
که گناهکار هستم.
ایمان دارم که عیسی
مسیح بخاطر گناهان
من بر روی صلیب،
جان خود را فدا
فرمود و به وسیله
رستخیز و غلبه بر
مرگ، مرا در
حضور خدا عادل
ساخت. من اکنون
او را بعنوان
نجات دهنده در
قلب خود
می پذیرم. آمین

تمام حقایق سه مرحله را پشت سر گذاشته اند: اول، مورد تمسخر واقع شده اند. دوم، به شدت با آنها مخالفت شده است. سوم، به عنوان یک چیز بدیهی پذیرفته شده اند. هنری فورد

ارابه خرد شده رفت، و بعد از آن، روی بدن مسالا و بعد اسبهای او! ارابه های کورنتی و بیزانسی از میان گرد و خاک و تکه های خرد شده ارابه گذشتند و بدنبال بن هور رفتند. مردم از جایگاههای خود بیرون جستند و به میدان ریختند. عده ای بطرف مسالا رفتند، با تصور اینکه او مرده است. اما بقیه به سراغ بن هور رفتند و دور او حلقه زدند تا پیروزی اش را تبریک بگویند. در آن میان، هیچکس ندید که وقتی بن هور ارابه خود را به مسالا نزدیک کرد، محور چرخش را وارد پره های چرخ مسالا نمود و آن را خرد کرد و باعث شد ارابه اش واژگون شود!

کنسول از جا برخاست، داور مسابقه پایین آمد و طی مراسمی با شکوه، برندگان مسابقات مختلف، تاج افتخار بر سر گذاشتند. بن هور جوان از جایگاه افتخار به سیمونیدس و همراهانش نگاه کرد. آنها به او دست تکان میدادند. استر در جای خود آرام نشسته بود. ایراس، به او لبخند میزد و بادبزین خود را برای او تکان داد. استر میدانست که اگر مسالا برنده میشد، ایراس همین لبخند را به مسالا میزد. برندگان مسابقه کنار هم قرار گرفتند و در مقابل هلهله مردم، از مقابل ایشان رژه رفتند و از میدان خارج شدند. به این ترتیب، روز مسابقه به پایان رسید.

بن هور، خارج از انطابق، جایی که قبلاً خیمه های ایلدریم برپا بود، در کنار شیخ قدم میزد. آن دو طبق تصمیمی که قبلاً با سیمونیدس گرفته بودند، قرار داشتند که حدود نیمه شب، منطقه را ترک کنند. شیخ ایلدریم قبلاً تمام اموال و اسباب خود را از منطقه خارج کرده بود تا از توطئه مسالا و گراتوس فرماندار، در امان باشد. و حالا آن دو نیز آماده میشدند تا منطقه را ترک کنند و در جای امنی پناه بگیرند. شیخ، سرمست از پیروزی روز گذشته، اصرار میکرد که بن هور هدایای او را بپذیرد؛ مرد جوان نیز امتناع می ورزید و تحقیر دشمن را پاداشی بزرگتر از هر هدیه ای میدانست. در گرما گرم این بحث بودند که ملوک سر رسید و غریبه ای نیز همراهش بود. غریبه دورتر ایستاد و ملوک جلو آمد و در حالیکه نمی توانست شادی و هیجان خود را پنهان کند، گفت: الان از پیش سیمونیدس می آیم. او با خبر شده که بعضی از رومیها به نتیجه مسابقه اعتراض کرده اند و خواسته اند که جایزه به بن هور پرداخت نشود. اما داور قبول نکرده. دوستان مسالا هم که روی او شرط بندی کرده بودند، از پرداخت شرط بندی طفره میروند؛ داور هم از شخص امپراطور درخواست رسیدگی کرده؛ مسالا هم حاضر نیست باخت خود را بپردازد. اما سیمونیدس معتقد است که بالاخره مجبور است بپردازد، و گرنه آبروی خود را خواهد باخت. بن هور پرسید: چه بر سر مسالا آمده؟ ادامه دارد....



بن هور

او با دقت حرکت بن هور را زیر نظر داشت، شیخ ایلدریم هم با حالتی عصبی و هیجان زده مسابقه را دنبال میکرد. سیمونیدس طبق معمول آرام بود. استر به سختی نفس میکشید.

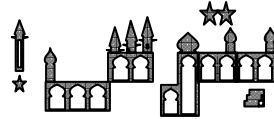
در این میان فقط ایراس، دختر بالتازار که توجه خاصی به مسالا داشت، شاد بنظر می رسید. حالا دیگر فقط یک ماهی و یک توپ باقی مانده بود. دور هفتم و آخر فرا رسید. سه رقیب صیدایی، کورنتی و آنتی، علیرغم تلاشی که کردند، موفق نشدند خود را به جلو برسانند. طرفدارانشان که از آنها قطع امید کرده بودند، همه یکصدای بن هور را تشویق میکردند. همه با فریاد و حرکات دست، گویی از او التماس میکردند که اسبها را آزاد بگذارد تا بتازند. وقتی بن هور از مقابل شیخ و سیمونیدس عبور کرد، آنها توانستند در چهره بن هور، نقشه و تصمیم را بخوانند. مسالا دیوانه وار میراند. یک پیچ دیگر دور دیوار درونی و ۲۰۰ متر بعد از آن، ثروتی هنگفت و شهرتی عالمگیر را برای مسالا به ارمغان می آورد. در این لحظه، مردم دیدند که بن هور به جلو خم شد و افسار را شل کرد و به زبان خودش اسبها را یک به یک، بنام صدا کرد و گفت: بتازید بچه ها! بتاز آتایر، بتاز ریگل، بتاز آتارس، آلدیبارون! بتازید! لحظه پیروزی رسیده! اسبها ناگهان بجلو جهیدند و ارابه گویی در هوا بلند شد. لحظه ای بعد، بن هور بازکنار مسالا قرار گرفت. مسالا جرأت نمیکرد به کنار خود نگاه کند. و حالا پیچ آخر دور دیوار درونی! اما بن هور فاصله خود را کنار مسالا حفظ کرد و عقب نیفتاد. ملوک با حالتی کلافه، منتظر حرکتی بود که بن هور صحبتش را کرده بود. مردم همه سر جای خود میخکوب بودند و حتی نمی توانستند نفس بکشند. ناگهان دیدند که محور چرخ بن هور به چرخ ارابه مسالا نزدیک شد. اما بدون اینکه متوجه شوند چه اتفاقی افتاد، فقط دیدند که درخششی سفید و طلایی فضای میدان را روشن کرد، صدایی وحشتناک به گوش رسید، و ارابه مسالا در هوا معلق زنان چرخید و سپس به زمین خورد و متلاشی شد. آنها می دیدند که مسالا که افسار اسبها به دور بدنش پیچیده بود، بدنبال اسبهای خود روی زمین کشیده میشود. اما وحشت به همینجا خاتمه نیافت. ارابه ران صیدایی که بخاطر سرعت این واقعه نتوانست ارابه خود را کنترل کند، بی اختیار روی تکه های ارابه خرد شده رفت، و بعد از آن، و بعد از آن، روی بدن مسالا و بعد اسبهای او! ارابه های کورنتی و بیزانسی از میان گرد و خاک و تکه های

دیگر هفت جور میوه خشک و نقل و نبات می ریخت. چشم به عمونوروز می نشست. چندان طول نمیکشید که پلک های پیرزن سنگین میشد و یواش یواش خواب به سراغش میآمد و کم



عمو نوروز

یکی بود، یکی نبود. پیر مردی بود به نام عمو نوروز که هر سال روز اول بهار با کلاه نمادی، زلف و ریش حنا بسته، کمر چین قدک آبی، شال خلیل خانی، شلوار قصب و گیوه تخت نازک از کوه راه میافتاد و عصا به دست می آمد به سمت دروازه شهر. بیرون از دروازه شهر پیرزنی زندگی میکرد که دلباخته عمو نوروز بود و روز اول هر بهار، صبح زود پا میشد، جایش را جمع میکرد و بعد از خانه تکانی و آب و جاروی حیاط، خودش را حسابی تر و تمیز میکرد. به سر و دست و پایش حنای مفصلی می گذاشت و هفت قلم، از خط و خال گرفته تا سرمه و سرخاب و زرک آرایش میکرد. پل ترمه و تبنان و قرمز و شلیته پرچین می پوشید و مشک و عنبر به سر و صورت و گیشش میزد و فرشش را می آورد می انداخت رو ایوان، جلو حوضچه فواره دار رو به روی باغچه اش که پر بود از همه جور درخت میوه پر شکوفه و گل رنگارنگ بهاری و در یک سینی قشنگ و پاکیزه سیره سرکه، سماق، سنجید، سیب، سبزی، و سمنو میچید و در یک سینی



گفته اند بترس، از خدایت بترس! اما چرا؟ چرا باید بترسیم؟ چرا باید از کسی که عاشقانه خلق میکند بترسیم. مگر مرا دوست ندارد؟ مگر به ما عشق نمیورزد؟ مگر خدای محبت نیست؟ پس چرا باید بترسیم؟ بگویید از زندگی در این دنیا بترس نه از خدا. از گناهی که انجام میدهی بترس نه از خدا. از سزای اعمال بترس نه از خدا. او را دوست داشته باش چنانکه او نیز تو را دوست دارد. در تنهایی هایت با او سخن بگو تا او نیز با تو سخن گوید. به انتهایش بیندیش، به انتهای بی انتهایش. با او باش در سکوت و تنهایی. دردت را بگو تا چاره کند. از خویها بگو تا افزون کند. از زیباییها بگو تا عالم زیبایی را به تو نشان دهد. از عشق بگو تا عاشقت کند. از



صلیبی که به دوش داری بگو تا زندگی جاودان مسح شده مسیح را به تو دهد. بگو، از غم و غصه ات هم بگو تا با تو همدردی کند، تا درد تو را به روح خود دهد تا تو از آن رها شوی و در آسودگی زندگی کنی. بگو، از پنهان و از آشکار بگو. از خاطرات تلخ و شیرین بگو. از زندگی در این دنیا و سختیهای او بگو. بگو تا طریق زندگی مسیحایی را به تو نشان دهد. زندگی که پایان ندارد، تا ابد با او خواهی بود و تا ابد با او میگویی و با او میسازی و با او نابود میکنید و با او و با عشق یکی میشوید. از روح او میشوی، روحی که نقص و نیاز نمیشناسد. پس باز هم در آخر میبینی که فقط باید به مسیح ایمان داشته باشی تا بتوانی با خدایت یکی شوی، تا بتوانی زندگی جاودان را از آن خود کنی. یک مسح شده واقعی باش تا خدا تو را نیز مسح کند. بشتاب به سوی او تا راه را به تو نشان دهد، راهی که آخر آن به مسیح ختم میشود، به سرنوشت او میرسی، به سرنوشتی که مصلوب باز میگردد، اما این بار تنها نیستی. این بار کسی با تو است که تو را دوست دارد، کسی که صادقانه به تو عشق میورزد. کسی که تو را بی نیاز از همه میکند، کسی که با تو یکی میشود، یعنی تو با او یکی میشوی.



دل را به که دادی؟

نابود میشوی اما نمیدانی چرا؟ توبه ات فایده ای ندارد! چون از مرز شده ای؟ از مرز بخشش و رحمت رد شده ای؟ پس جزو گناهکارانی! پس نابود میشوی، اما نمیدانی چگونه؟ نابود میشوی! در حالی که خود را در هدف پیروز میبینی و به کرده خود افتخار میکنی؟ پس نابود میشوی! در حالی که شیطان تو را به جهنم دعوت میکند؛ بسوی او میروی و میگویی: "چرا؟ مگر تو نگفتی که ما همیشه با هم هستیم و خلق را نابود میکنیم؟" و او در جوابت میگوید: "خُب تو هم جزو مخلوقات هستی دگر، پس تو هم باید نابود میشدی!" پس به جهنم میروی و میسوزی اما نمیدانی چگونه! در لحظه ای کوتاه جسم آلوده ات به ذره ای خاکستر تبدیل میشود و خاک میشوی با همان روح پلید. و سپس به عمق هلاکت میروی. و دیگر اثری از تو نخواهد ماند و این تازه تنها اولین مرحله نابود شدن توست.

بُت خود اندیش چه بودی واپسین
کز محبن این چنین زاده شدی
بیشمار است خدا یان شما
که در آنها یکی خالق نیست
همه مخلوق شما بند
همه دست پرورده دست شما بند.
گناهت را بیاور و توبه کن!

سال نو زندگی نو

ماهنامه تبدیل با پخش در بسیاری از مناطق فارسی زبان در آمریکا

با درخواست اشتراک و آگهی کار و خدمات خود، ما را در حفظ ماهنامه تبدیل یاری نمایید.

The Change Monthly Paper is Distributed to most of the Persian speaking community, and your monthly payment will help The Change paper to be more effective for the Persian speaking world.

Yes! I want to subscribe THE CHANGE \$24 for one year

Name _____

Address _____

City _____ State _____

Zip _____

Phone () _____

Please clip and return with payment to:

Iran for Christ ministries

P. O. Box 371043 Reseda, CA 91337 USA

Tabdil@iranforchrist.com

TEL: 818. 522. 1525

<http://www.iranforchrist.com/Tabdil.htm>



افسردگی عاملی عمده در گرفتاریهای ما

افسردگی اصولاً تفکر و اندیشه غلطی است که پایه و اساس منطقی ندارد و بتدریج تمام وجود ما را در بر میگیرد و زندگی را برای ما غیر قابل تحمل میکند. یکی از راههایی که نادانسته این موضوع را در ما تشدید میکند اعتیاد به تائید شدن از جانب دیگران میباشد. برای اصلاح این مسئله میتوان با تحلیل نموداری خاص متوجه غیر واقعی بودن این موضوع گردید. عاملی دیگر در همین راستا رسیدن به حرمت نفس میباشد. یعنی شناخت خود حقیقی نه آنچه دیگران میگویند و نه آنچه از خودمان تصور میکنیم. در همین رابطه با نگاهی به چند اصل میتوان این موضوع را بهتر بررسی نمود. هیچکس کامل نیست پس اگر اشتباه کردید خود را بازنده نبینید. از انتقاد بجا ناراحت نشوید بلکه در اصلاح خود بکوشید. زیرا شما انسان هستید و حق دارید که اشتباه کنید. این را بدانید که دیگران نمیتوانند درباره میزان انسانیت شما قضاوت کنند بلکه آنها تنها میتوانند درباره اعتبار کاری که انجام میدهید نظر بدهند. هر رفتاری خوب یا بد بنابر سلیقه مردم مورد قضاوت قرار میگیرد که آن نسبی است پس حتی اگر تائید هم نشدید این بمعنی طرد مطلق نیست. انتقاد دیگران بمعنی قطع رابطه نیست. یا که مجادله بخشی از زندگی است که بعداً به تفاهم بین طرفین می انجامد.

بدین شکل می بینید که با بررسی و در نظر گرفتن اصول یاد شده میتوان دریافت حقیقت تنها آن نیست که ما میدانیم و یا دیگران به ما می گویند چرا که هر یک از ما بگونه ای مختلف رشد کرده ایم و باورهای مختلفی داریم. ما با یکدیگر متفاوت هستیم از نظر تفکر، نژاد، مذهب، شخصیت و خصوصیات درونی. بهین دلیل ممکن است موضوعات مورد پسند ما دلخواه دیگران نباشد. این موضوع نشانگر این است که طرد شدن از جانب دیگران نباید ما را مضطرب نماید بگونه ای که خود را تحت فشار قرار دهیم تا مانند دیگران باشیم. این واقعیتی است که ما گاه فراموش میکنیم و ارجحیت های فردی را بجای واقعیت محض برای خود یا دیگران در نظر میگیریم. شما میتوانید دیروز را فراموش کنید و از امروز آینده خود را بسازید.

پس بدون احساس تقصیر با عصبانیت های خود برخورد کنید و احساسات منفی خود را تخلیه کنید و اجازه ندهید احساسات منفی شما شادی زندگی شما را از شما بگیرند. اگر چنین کنید میتوانید دنیای بهتری را برای خود بسازید و برای خود و دیگران دوست بهتری باشید.

اقتباس از کتاب شناخت درمانی نوشته دکتر دیوید برنز
تهیه و تنظیم از دانیال خرسند



گسترش مسیحیت در فلات ایران

آیا عواملی وجود دارد که در گسترش مسیحیت در شرق و بالاخص ایران تأثیر مثبتی داشته باشد؟ این اعتقاد دور از حقیقت نیست که عامل نه چندان مثنی چون جفا نیز به شروع و توسعه مسیحیت در ایران کمک شایانی نموده است.

ایران در مجاورت امپراطوری روم قرار داشت و احتمال این هست که مسیحیانی که از آزار و اذیت رومیان فرار می کردند، به قسمت شرق امپراطوری که زیر سلطه حکومت ایران بود پناه می بردند. بر پایه فرمان بزرگ مسیح مبنی بر بشارت انجیل، مسیحیان اولیه دارای غیرت بشارتی نیرومندی بودند که باعث می شد از هر موقعیتی برای اشاعه مسیحیت استفاده کنند. همچنان که جفای حکومت روم بر مسیحیان ساکن اورشلیم باعث شد که آنان از تجمع در این شهر خودداری نموده راهی مناطق دیگر گردند.

وجود جوامع یهودی از زمان اسارت بابل در بین النهرین، به گسترش مسیحیت در این نواحی کمک نموده است. در قرن اول هدف بشارت مسیحیان، یهودیان بودند. این یهودیان نیز در نقاط زیادی از جهان آن زمان پراکنده شده بودند. تاریخ گزارش می دهد که تعداد یهودیان پراکنده در مشرق زمین بیشتر از مغرب زمین بوده است.

زبان رایج در بین الهترین زبان سریانی/آرامی بود. این زبانی بود که رسولان و شاگردان مسیح با آن سخن می گفتند. نزدیکی زبان و فرهنگ هم عامل مهمی در گسترش پیام مسیحیت در این جوامع بوده است. طبق روایات و نیز بر اساس یافته های تاریخی و باستان شناسی می توان با قاطعیت گفت که مسیحیت در دوره اشکانیان در کردستان، گیلان، ارمنستان، شمال افغانستان، سواحل خلیج فارس، آسیای مرکزی و در میان قبایل ترک و مغول در هندوستان و احتمالاً چین رواج یافته است.

ادامه دارد...

میخواهم دزد دریایی بشوم

مرد در اتاق انتظار روی صندلی خودش نشسته بود. و عصایش را به دیوار تکیه داده بود هنوز بعد از گذشت چند ماه نتوانسته بود با این مصیبت عظیم کنار بیاید وقتی در آن تصادف لعنتی یکی از پاهایش را از دست داد خیال کرد که همه چیزش را از دست داده! هنوز هم نتوانسته با خودش کنار بیاید. روی قفسه سینه اش احساس سنگینی میکند. در مقابل او بر روی صندلی دیگری زن جوانی با پسر بچه کوچکی نشسته اند. پسرک حدود ۶ سال داشت و در حالیکه روی یکی از چشمهایش را با بانداژ بسته کنار مادرش نشسته بود. او به مرد زل میزند و بعد یک نیم نگاهی به مادرش میاندازد که غم از صورتش میبارد. پسرک روی صندلی خودش را تکانی میدهد و بعد پواشکی به دور از نگاه مادرش از جایش بلند میشود و توی اتاق شروع به قدم زدن میکند... مدام بالا و پایین میرود... مرد هنوز در فکر بود و به روزنامه های روی میز زل زده و گاهی هم به پسرک که حالا داشت به سمتش میآمد... پسرک شیطنت از نگاهش میبارید... سلام آقا کوچولو... پسرک خنده ای میکند... خنده هایش هم مثل خودش قشنگ بود... وای وای چرا چشمت را بستی؟... مرد این حرف را با لحن کودکانه ای میپرسد و به خاطر کنجکاویش منتظر جواب میماند... پسرک میخندد و میگوید: چشمم را بستم چون میخواهم تا آخر عمرم یک دزد دریایی شجاع بمانم... مرد از جواب پسرک مات و مبهوت میماند... وای خدای من... بچه ها عجب روح لطیفی دارند حتی در مقابل مشکلات... منشی دکتر اسم مرد و صدا میزند و مرد تکیه به عصا بلند میشود. پسرک نگاهی به پای قطع شده مرد می اندازد و انگار که تازه متوجه شد، با تعجب مرد را نگاه میکند: وای چرا شما فقط یک پا دارید؟ پس آن یکی پایتان کجاست؟ مرد نگاهی به پای خود میاندازد. آخه میخواهم تا آخر عمرم یک دزد دریایی شجاع باقی بمانم... و بعد بلند بلند میخندد... بعد از آن دیگر مرد روی قفسه سینه اش احساس سنگینی و غم نکرد.

Ambassadors of Christ Persian Church

English Service, Sundays: 1pm, Farsi Service, Sunday: 3pm

21300 Califa St, Woodland Hills CA, 91367

TEL: 818.522.1525

شقایق آزاد میشود

به دنبال حقیقت بودم و خداوند را جستجو میکردم اما در عین حال اعمالی را انجام میدادم که دوست نداشتم. اما برای اینکه خودم را کنترل کنم به سمت مذهب پدری ام رفتم و سعی کردم خود را به خدا نزدیک کنم و تمام اعمال مذهبی را به دقت انجام میدادم اما در عمق قلبم از محبت خالی بودم و احساس خلاء مرا تنها نمیگذاشت. بعد از مدتی دلبردم و خسته از مذهب کناره گیری کردم و به سمت مذاهب و مسالک شرقی مانند یوگا و هندوئیسم رفتم تا از طریق تمرینات آنها آرامش و شادی را بدست بیاورم. اطلاعاتی بدست آوردم و کارهای عجیب و غریب زیادی انجام میدادم و لحظه ای آرام بودم اما بعد از تمرینات دوباره ناآرامی به سراغم میآید و مرا آزار میداد و باز هم خلاء من پر نشد و هر روز بیشتر نیاز به آرامش احساس میکردم. در آخر دست خالی باز گشتم و از همه چیز کناره گرفتم و به گناهان زیادی افتادم و در سیاهی و لعنت خود فرو رفتم و پر از تباهی بودم تا آنجا که آرزوی مرگ داشتم و درونم یأس و ناامیدی لبریز بود. کارهایی را که دوست نداشتم انجام میدادم و اسیر شده و به کارهایم اعتیاد پیدا کرده بودم. عصبانیت جزئی از وجودم شده بود در خانه مان دیگر آرامشی نبود بحث و جدالها هر روز بیشتر میشد و همه از هم دور شده و جدا شده بودیم. زمانی رسید که خودم را در مانده دیدم و کسی را نداشتم. ار مسیح به جزاسمش چیزی دیگر نمیدانستم. در مورد او از کسی نشنیده بودم و چیزی نخوانده بودم فقط به خاطر علاقه ای که از کودکی به او داشتم بعد از آن همه سختی، برای اولین بار در ۱۵ سال عمرم از او خواستم مرا نجات دهد و با آنکه ناامیدانه و مأیوس طلبیدم و انتظار نداشتم، او در همان دم درخواست چند ثانیه ای مرا پذیرفت و رویایی به من نشان داد. آرامشی غیرقابل وصفی را در آن صبح زیا بعد از یک شب سیاه تجربه کردم و احساس سبکی از عمق ذرات وجودم احساس میکردم. آن رویا اثر خودش را گذاشته بود و آن چیزی را که مدت زیادی به دنبالش بودم را به من داد. از آن لحظه به بعد اعتیادی را که به گناه بزرگ و عملیام در زندگی داشتم به کلی ترک کردم و آزاد شدم. خلاء درونیم با نهر حیات مسیح پر شد و لبریز شدم تا جایی که می خواستم از فرط شادی و خوشی فریاد کنم. عصبانیت و یأس و ناامیدی از من بیرون رفت و زندگی ای پر از شادی را آغاز کردم. از سیاهی بیرون آمدم و روشنایی را به چشم دیدم. اتفاقات و بحث هایی که در خانه مان می افتاد الان دیگر وجود ندارد و محبت در میان ما برقرار شده. ایمان دارم همانطوری که خداوند من نگاهکار و در حال مرگ را نجات داد شما را نیز نجات خواهد داد به قوت خود فقط باید قدم ایمان را بردارید و بر عیسی مسیح که تنها راه نجات است توکل کنید تا او خود را به شما مکشوف سازد. در نام عیسی مسیح. آمین.



محبت مرز ندارد



در شهری دور افتاده خانواده فقیری زندگی میکردند. پدر خانواده از اینکه دختر ۵ ساله شان مقداری پول برای خرید کاغذ ناراحت بود چون کادوی طلایی رنگ مصرف کرده. همانقدر پول را هم به سختی بدست آورده بود. دخترک با کاغذ کادو یک جعبه را بسته بندی کرده و آن را زیر درخت کریسمس گذاشت. صبح روز بعد، دخترک جعبه را نزد پدرش برد و گفت پدر این هدیه من است. پدر جعبه را از دختر خردسالش گرفت و آن را باز کرد داخل جعبه خالی بود! پدر با عصبانیت فریاد زد مگر نمیدانی وقتی به کسی هدیه میدهی باید داخل جعبه چیزی بگذاری؟ اشک از چشمان دخترک کوچولو سرازیر شد و با اندوه گفت پدر جان من پول نداشتم ولی در عوض هزار بوسه برایت داخل جعبه گذاشتم. چهره پدر از شرمندگی سرخ شد و دختر خردسالش را بغل کرد و او را غرق بوسه کرد.

چه کسی را دوست می دارید؟

به راستی چه کسی را دوست می دارید؟ آیا تا بحال به این موضوع فکر کرده اید که چه کسی را بیشتر دوست می دارید؟ آیا پول خود را؟ و یا همسر خود را؟ شاید بچه های خود را؟ بعضی از انسانها هم دارائی خود را بیشتر از هر چیزی دوست دارند! بعضی از مردم هم خواب راحت را بیشتر از هر چیز دیگری دوست دارند؛ آن هم خواب اول صبح! شاید مادر یا پدرمان را و یا کار و درآمدمان را... هر کسی در دنیا چیزهایی را دوست دارد و عاشق چیزی و یا کسی است. اما آیا تا بحال فکر کرده اید که کسی هست که شما را دوست دارد حتی بیشتر خودتان! عاشق شماست بیشتر از هر مجنون دیگری! آیا حاضر هستید به عشق و محبت او پاسخ بدهید و بپذیرید؟ او کسیست؟ میخواهم او را ببینیم! او تنها کسی است که شما را عاشقانه دوست دارد و شما را به خاطر خودتان میخواهد. به دارایی شما نگاه نمیکند. بسیار مهربان و آرام است و نگاهی زیبا دارد. شما را رها نمیکند و تا به آخر با شما میمانند. در سختیها کنار شماست و شما را ترک نمیکند. هیچوقت نخواهد مرد و زنده است و با مرگش شما را تنها نمیگذارد. هر وقت بخواهید او حاضر است. شما را قال نمیگذارد و بدقول نیست. مهربان و با محبت است و حتی جانش را به شما میدهد. آیا میخواهید او را در آغوش بگیرید و بعنوان تنها عشق راستین او را بپذیرید...؟ او خداوند است که در کلام خود میفرماید: با محبت ازلی تو را دوست داشتم.

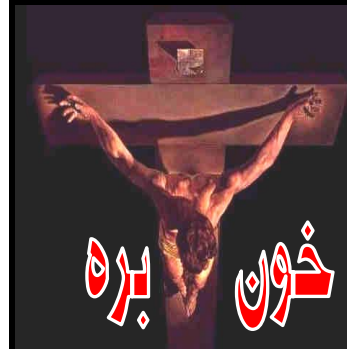


کودکی که آماده تولد بود نزد خدا رفت و از او پرسید: میگویند فردا شما مرا به زمین می فرستید. اما من به این کوچکی و بدون هیچ کمکی چگونه می توانم برای زندگی به انجا بروم؟ خداوند پاسخ داد: از میان تعداد بسیاری از فرشتگان، من یکی را برای تو در نظر گرفته ام. او در انتظار توست و از تو مراقبت خواهد کرد. کودک دوباره پرسید: اما اینجا در بهشت، من هیچ کاری جز خندیدن و آواز خواندن ندارم و اینها برای شادی من کافی هستند. خداوند گفت: فرشته تو به تو لبخند خواهد زد و هر روز برایت آواز خواهد خواند و تو عشق او را احساس خواهی کرد و شاد خواهی بود. کودک ادامه داد: من چطور میتوانم بفهمم مردم چه میگویند وقتی زبان آنها را نمیفهمم؟ خداوند او را نوازش کرد و گفت: فرشته تو زیباترین و شیرین ترین واژه هائی را که ممکن است بشنوی را در گوشت زمزمه خواهد کرد و با دقت و صبوری به تو یاد خواهد داد که چگونه صحبت کنی. کودک سرش را برگرداند و پرسید: شنیده ام که در زمین انسانهای بدی هم زندگی می کنند چه کسی از من محافظت خواهد کرد؟ خداوند جواب داد: فرشته ات از تو محافظت خواهد کرد، حتی اگر به قیمت جانش تمام شود. کودک با نگرانی ادامه داد: اما من همیشه به این دلیل که دیگر نمیتوانم شما را ببینم ناراحت خواهم بود. خداوند گفت: فرشته ات همیشه درباره من با تو صحبت خواهد کرد و به تو راه بازگشت نزد من را خواهد آموخت اگر چه من همیشه در کنار تو خواهم بود. در آن هنگام بهشت آرام بود اما صدائی از زمین شنیده می شد. کودک میدانست که باید بزودی سفرش را آغاز کند او به آرامی یک سوال دیگر از خداوند پرسید: لطفاً نام فرشته ام را به من بگوئید. خداوند بار دیگر او را نوازش کرد و پاسخ داد: به راحتی میتوانی او را مادر صدا کنی!

بابل آخرین ساخته آلخاندرو گونزالس اینیاریتو، فیلمساز مکزیکی است که نه تنها بار دیگر اسم او را به سر زبان‌ها انداخت بلکه برای دومین بار، سه جایزه از جشنواره سینمایی کن برایش به ارمغان آورد که یکی از آن‌ها جایزه بهترین کارگردانی بود.

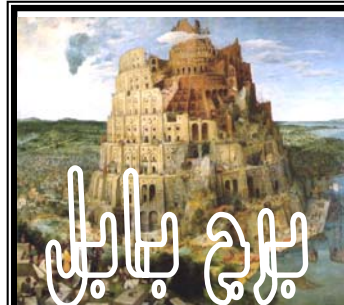


این فیلم آخرین بخش از سه گانه‌ای است که با "عشق لکاته" شروع شد و با "۲۱ گرم" ادامه پیدا کرد و در "بابل" به نتیجه رسید. "بابل" مجموعه سه داستان ظاهراً نامربوط در چهار کشور مختلف است که در پایان در هم گره می‌خورند. در داستان اول دو پسر بچه مراکشی در کوهستان‌های دورافتاده این کشور به دنبال یک شرط بندی بچه گانه با یک تفنگ شکاری به سمت یک اتوبوس توریستی شلیک می‌کنند. گلوله در گردن یک زن توریست آمریکایی (کت بلاتش) می‌نشیند و او را مجروح می‌کند. تا نزدیک‌ترین بیمارستان راه درازی است. زن مجروح و شوهرش (برادیت) و باقی توریست‌ها به دهکده‌ای در آن نزدیکی می‌روند تا کمک برسند. در داستان دیگری که از کالیفرنیا شروع میشود و به مکزیک میکشد تا باز در کالیفرنیا به پایان برسد یک پرستار بچه در غیاب پدر و مادر و بدون اجازه آن‌ها بچه‌ها را با خود به مکزیک می‌برد تا در جشن عروسی پسرش شرکت کند. بازگشت بچه‌ها به آمریکا با درگیری با پلیس مرزی به یک فاجعه تبدیل می‌شود. در داستان سوم با دختر نوجوان کرولالی در ژاپن آشنا می‌شویم که به دلیل همین کمبود مورد بی‌توجهی پسرهایست و برای پر کردن سکوت تنهایی اش به هر کاری دست می‌زند. عنوان فیلم اشاره زیر گانه‌ای به داستان مردم شهر بابل است. در داستان اسطوره‌ای آمده است که در آغاز همه انسانها به یک زبان صحبت میکردند تا روزی که نمرود، پادشاه بابل تصمیم میگیرد برجی بسازد چنان بلند که به جایگاه خدا دست پیدا کند. خدا هم سازندگان برج را لعنت میکند تا هریک به زبانی صحبت کنند و حرف همدیگر را نفهمند و بعد هم برج را با طوفان بزرگی در هم می‌ریزد و مردم بابل را در سراسر دنیا پراکنده می‌کند. با استفاده از این عنوان و در قالب سه داستان به ظاهر بی‌ربط، /ینیاریتو سعی می‌کند به جنگ و کشتارهای بی‌معنایی اشاره کند که بشریت را به نابودی می‌کشاند. بازی خطرناک دو پسر بچه مراکشی، از طرف مقامات آمریکایی تأمل به یک حمله تروریستی تعبیر می‌شود و پلیس مراکش را وامی‌دارد با بی‌رحمی به دنبال پیدا کردن عامل این حادثه بگردد. زبان ندانستن توریست‌های آمریکایی وضع را بدتر می‌کند و این وسط آن که قربانی می‌شود زن آمریکایی مجروح است که هر دم به مرگ نزدیک‌تر می‌شود. مشکل عدم درک انسانها در ایزود ژاپنی فیلم نمود روشتری دارد. در این داستان، چیکو دختر نوجوان ژاپنی، برای جبران ناتوانی اش در حرف زدن و ارتباط با دیگران دست به کارهایی می‌زند که گاه در تضاد مطلق با هنجارهای اجتماعی هستند. در داستان سوم، سانتیاگو، خواهرزاده جوان /امیلیا، پرستار بچه‌ها، که قصد دارد /امیلیا و بچه‌ها را به آمریکا باز گرداند تنها با به خطر انداختن جان دو بچه‌ای که همراه دارد موفق می‌شود از چنگ پلیس فرار کند. ضعیف‌ترین بخش فیلم بازی بازیگران اصلی است. براد پیت با بازی اغراق آمیز و تکراری به یک وصله ناچسب با سایر عوامل فیلم تبدیل می‌شود. همین طور کیت بلاتش تقریباً در تمام صحنه‌ها خوابیده است و اصولاً جایی برای ارائه بازی، چه خوب و چه بد ندارد. برجسته‌ترین مزیت فیلم بابل هشجاری تحسین انگیز /ینیاریتو در برخورد با فرهنگ‌های مختلف و ارائه آن‌ها است. طرح مسئله مسلمان‌ها و رابطه شان با آمریکا بازی با آتش است. کارگردان در این صحنه کوتاه به تماشاچی نشان می‌دهد که آنچه در یک فرهنگ ناپسند به شمار می‌آید در فرهنگ دیگر می‌تواند ارزنده و مثبت باشد. مهم‌ترین عامل موفقیت فیلم‌های اینیاریتو در تدوین نامعمول آن باشد.



ابرام بودم و ابراهیم شدم
یعقوب بودم و اسرائیل شدم
شمعون میبودم و پطرس شدم
سولس میبودم و پولس شدم
بره بودم و با شبان شدم
با خون بره بود که آن شدم
آلوده میبودم و پاک شدم
از خاکم و رها زخاک شدم
زمینی بدم و آسمانی شدم
فانی بدم و جاودانی شدم
بره بودم و با شبان شدم
با خون بره بود که آن شدم

گرفته ای از تور عالم : <http://noreaalam.blogfa.com>



تا آن زمان همه مردم به یک زبان و یک لغت صحبت میکردند. تا اینکه روزی آنها تصمیم گرفتند؛ برجی از خشت بسازند و تا سر آن به آسمان رسیده، تا اینکه نامی برای خویشتن پیدا کنند. و خداوند نظر کرده تا شهر و برجی را که آدمها بنا میکردند، ملاحظه کند. بخاطر این خودخواهی و سرکشی انسان خدا تصمیم گرفت زبان انسان را مشوش سازد تا اینکه آنها زبان یکدیگر را نفهمند. از این سبب انسانها آن مکان را بابل نامیدند و بعد از آن خداوند آنها را از آنجا بر روی زمین پراکنده نمود و آنها از بنای شهر باز ماندند.



DEL

Ingredients: (4 servings)

- Sheep hearts, 4
- Mushrooms, half LBS
- Cheddar cheese, quarter LBS
- Medium carrot, one
- Medium onion, one
- Herbs (parsley, tarragon, dill, mint), quarter LBS butter, quarter LBS
- Cooking oil
- Salt and Black pepper

Directions:

Bring some water to boil. Add sheep hearts and allow them to turn whitish in color. Remove any blood with the tip of a knife, then wash and dry the hearts. Fry in oil over medium heat on all sides for a few minutes. Peel and thinly slice the onion. Wash and peel the carrot, then cut into thin, round slices. Wash and finely chop the herbs. Add onion, carrot, herbs, salt, and black pepper to hearts. Follow with a cup of hot water and cook over low heat for about 40 minutes. A bit of juice should be left when cooking is over. Allow the hearts to cool. Cut hearts length-wise taking care not to separate the two parts. Wash mushrooms and slice. Fry mushrooms in butter for about 10 minutes, while adding some salt and black pepper. Add mushrooms to the sauce prepared earlier and mix well. Pour some of this sauce inside each heart and over them. Close the hearts to return them to original shape. Sprinkle grated cheddar cheese on top and serve with Iranian or middle-western bread.

THE CHANGE

MAGAZINE

A Brief History of Christianity in IRAN

By: Massoume Price,

Christianity arrived in Iran during the Parthian (Ashkanian) period. In the book of 'Acts of Apostles' (chapter II, V.9) first century AD, it is mentioned that on "the Day of Pentecost (part of harvest festival observed by Christians) there were at Jerusalem "Parthians, and Medes, and Elamites, and inhabitants of Mesopotamia". Early Christian records mention that Peter and Thomas preached the Gospel to the Parthians and men such as Thaddeus, Bartholomew, and Addeus evangelized the races of Mesopotamia and Persia, and that Mari, a noble Persian convert, succeeded Addeus in the government of the Persian Christian communities.

The bishops, Abrès, Abraham, Jacob, Ahadabuhi, Tomarsa, Shahlufa, and finally bishop Papa succeeded him (end of the third century). Syriac documents also indicate that towards the beginning of the third century the Christians in the Persian territories had some three hundred and sixty churches, and many martyrs. Arbela, fifty miles east of river Tigris (Dejleh), the capital of Adiabene a small Persian border kingdom was the earliest center of Christianity in Iran (present day Iraq). There was a large concentration of Jews in Arbela and in Nisibis in eastern Mesopotamia and while some Jews were instrumental

in spreading Christianity Antioch (in Syria) as the center others opposed the new of its faith and the seat of faith. The first century Jewish authority. With Sassanian historian, Josephus mentioned (A.D. 226-641), Christianity (and ns that a king of Adiabene other religions) suffered resentment-accepted Judaism about AD ent. Its chief opponents were 36. Such a conversion made the Zoroastrian Magi and Arbela a natural center for priestly schools, as well as Jewish Christian mission at some Jews. When the Roman an early date. Nisibis another emperor Constantine made major city of the area was Christianity the state religion also the seat of a Jewish in Rome (AD 312) and himself Academy of learning. the sovereign of all Christians, Christianity spread in both the new fate became associated. Villages and cities and by tied with Iran's arch-enemy. the end of the Parthian Conversion of Armenians into period (AD 225), Christian Christianity and defection of communities were settled some Armenian army units to all the way from Edessa, an Rome made the matters important missionary center, worse. Religious and national to Afghanistan. The Chronic feelings were united and les of Arbela report that by paved the ground for future this time there were already persecutions that continued in more than twenty bishops in Persia for a century after they Persia and Christians had had ceased in Rome, where already penetrated Arabia they started in the first place. and Central Asia. Parthian The Sassanian kings in general Kings were tolerant of other championed Zoroastrianism, religions and Christianity and though some did not mind kept slowly but steadily Christianity, then the national feeling advancing in various parts always clung to the ancient of the empire. At the time of creed. Nevertheless Christian- the persecution of Christians it kept steadily growing partly in Rome many sought refuge due to deportation of several in Iran and were given hundred thousand Christian protection by the Iranian inhabitants of Roman Syria, rulers. Though thousands of Cilicia and Cappadocia by Persians embraced Shapur I (240-270 AD). The Christianity, Persia remained deportees were settled in Zoroastrian with many Mesopotamia, Persis and adhering to the Cult of Parthia. The decision was Mithra. There never arose based on economic and an indigenous Persian demographic reasons but Church, worshipping in the unintentionally promoted the Persian language. The spread of the new faith. New Persian Church was of cities and settlements in fertile Syrian origin, traditions and but sparsely populated regions tendencies and for about such as Khuzistan and Meshan three centuries, regarded were built. TO BE CONTINUED



Adam and Eve had two babies. The first son was Cain. The second son was Abel. When they grew up, Cain was a farmer and Abel was a shepherd. The men always brought an offering to God. Abel always gave God the best of what he had. Cain didn't want to share with God. He gave to Him because he had to. God accepted the offering from Abel and was pleased. God did not accept the offering from Cain.

This made Cain mad. God saw that Cain was mad and explained to him that he should change his attitude. He told Cain that if the gift were given out of love, it would have been accepted. He further told Cain to change his ways or he was headed for trouble.

Cain didn't listen to God. Cain was mad at his brother because Abel's gift was accepted. Cain did a very bad thing. He attacked his brother. Cain was happy now. God asked Cain where Abel was. Cain lied to God. God knew what happened. Cain never admitted his bad thing. He wasn't sorry. God sent Cain away. Adam and Eve had a third son. His name was Seth. Seth means "Granted" Eve said that God granted her another son for the one that Cain hurt.

The festival of Norouz represents a major part of the Iranian peoples' rich culture and is one of the cornerstones of the eastern civilisations. The origins of Norouz (New Day) are unknown, but references to it can be traced back to several thousand years predating the Achaemenid Dynasty (ca. 700 to 330 BC). This was followed by the festival of Norouz that in contrast celebrated the rebirth of nature, signifying the rebirth of life and this was a great occasion for celebration and joy. However, there is no shortage of references to the rituals of celebrating the Norouz during and after the reign of the Sasanian Dynasty (226 – 652 AD). One of the rock reliefs of the staircases in Persepolis depicts a procession of Median dignitaries on their way to the festival of Norouz, carrying ceremonial and symbolic offerings. The basis of the rituals have remained remarkably intact for several thousand years, observed by vast populations living in Iran, Turkey, Iraq, Afghanistan and Central Asia, as well as ex-pat communities living through out the world. The significant moment that starts the celebrations is when the earth goes through the spring equinox i.e. the exact moment when the earth has completed one revolution of the Sun, which is calculated with split second accuracy. The seven trays filled with symbolic objects representing truth, justice, good thoughts, good deeds, virtue, prosperity, generosity and immortality.

The Change Magazine

Tabdil@iranforchrist.com
www.IRANforChrist.com

TEL: 818. 522. 1525

P. O. Box 371043
Reseda, CA 91337 USA